

هندوستان لشکرین آوردند و مسلمانان ستمنا را بر سر تن خیمه و تعالیم ظاهر نمودند و غیر عام کردند و نیز غیر  
 خلق و بندگان بدست معتقدان نمودند و آنچه آن جهت جان بر من عام رفتند که مسلمانان با یارینند با و بر او و  
 ما و رویداد و پسر و دختر را از زوج زوجه را گذارنده همراه آنجا است و پس آنجا بس جوق جوق از راه  
 بطرف ملک افغانان دست و پا و بونی و پنجتا رفتند و بر آنجا خدا و رسول جان مال خود را می سپیل الهی کرد و علم  
 و صلحان کثیر در کثیر دادند و فرستادند چنانچه در مفرستند که از راه رود و صد و پنجاه نفری مسلمانان را در  
 مبلغ سه هزار و چهار و هفتاد و هشتاد و هشت آنه بخدمت آنجا بر سال داشتند و از جوابی است و می آنجا  
 معلوم گردید که اول هندوی مسلمانان را با بوسیدند و بعد و لیری غازیان جنگ با آنها که همان درین  
 خراسان هندوستان صورت و در وقت طوالت از این مختصر گفتار ایشان آن نمار و آخر کار که کجا آنجا و کجا  
 خجاری با خواهی و بر سر کعبی افغانان بدعهد و بیوفاد و نیکو کار و بی دینان بکمال گلی و ستم بر سر غازیان از  
 بالای کوه تا حشر کردند و غازیان جماعت شمارا شهید ساختند و مولوی محمد اسماعیل را و جماعت و  
 کشته شدند و مولوی سید محمد قتل ازین صورت و در راه کابل لیاری غارت کرده فوت شده بودند و اول  
 ششیدن از نفع مانعان ایستادند و در راه کابل لیاری غارت کرده فوت شده بودند و اول  
 که پس پشت آنجا بهرمان مولود استاده بود معلوم گردید که از ضرب بندوق که بر رکنه آن جناب  
 درین جنگ رسیده بود و هرین میدان جنگ شده دیدند و کسالم و گویند شخصی ایشان از قوم که در  
 بر پشت خود سوار کرده بر رویین بجهت و بجهت مدینه بگشتند و در و صد و میل و  
 ششیدن واقع شد که در غلظت کتاب ضلالت استقیم این عبارت مذکور است باید و آنکه انوار استاده  
 میر حسین ایشان یعنی سید محمد ظاهر بود تا آنکه حضرت ایشان را بپولانا اشج عب العزیز  
 و طاعتی رفتند و بجهت مسال شد و ازین حصول سعیت توهمات ایشان معلوم  
 پس شگرت و نمودند که سبب آن کمالات طریق نبوت و مقامات طریق ولایت جبرئیل و جود  
 جلوه گردید اول و اول آن معاملات نیست که حضرت ایشان جناب رسالت  
 تاب را بنیام پذیرد و آن جناب سید خیر و بریت مبارک خود حضرت ایشان محلی خدا شد

بو معنی که یک یک خراب است مبارک خود گرفته در هر حضرت ایشان می نهادند بعد از آنکه سید مرتضی  
 و نفس خود را از آن بدویای فتنه فایز یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد از آن  
 روزی علی رضی کریم الله عنده فاته الزمیر رضی الله عنهما را بخوابیدند پس علی رضی حضرت ایشان را بخت خود  
 حسن دادند و شصت و شصت روزند مثل شصت و شصت روزی ابا و اجداد خود را جناب سید العباسی این سفره  
 بست ایشان را پوشانید پس همین واقعه کمالات نبوت نهایت جلوه گر گردید و عنایت رحمان و تربیت  
 یزدانی بلاء ساده احدی تکفل حال ایشان بشد تا آنکه روزی حضرت علی اعلم است سیرت ایشان را بدست خود  
 خاص خود گرفته و چیز را از امور قدسی پیش برده ایشان کرده فرمود که ترا همین در او دم و چیزهای دیگر  
 خواهم داد و حضرت ایشان را نسبت طریق شریفی حسنیته قادر به نقش بندید حاصل شده است نسبت  
 قادر به نقش بند پس بیانش آنکه سبب میسر تعجبات است جناب است ماب روح مقدس جناب  
 خود را بخلین و جناب اجمه بیاد الدین نقش بند متوجه حال حضرت ایشان گردید و تا قریب یک ماه فی کل  
 تنازعی در این روحین تقدسین بحق حضرت ایشان مانده زیرا که هر واحد این هر دو امام تقاضای خود  
 جذب ایشان تمامه بسوی خود میفرمودند تا آنکه بعد از اقران زمانه تنازع و وقوع مصاکحت بر اثر آن  
 روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه گر شدند و تا قریب یک پاس هر دو امام بر نفس نفس  
 ایشان توجه قوی و تاثیر زور را در میفرمودند تا آنکه در همان یک پاس حصول نسبت هر دو طریق تعیین  
 ایشان گردید و نسبت حسنیته پس بیانش آنکه روزی حضرت ایشان بسوی هر دو منور حضرت  
 خواجه خواجگان خواجه قطب العین بختیارا کانی قدس سره التعمیر تشریف فرما شدند و بر پشت  
 مبارک ایشان مراتب شصت و دین آثار بر وجه پرتوچ ایشان ملاقات متحقق شد و جناب  
 بر حضرت ایشان توجهی بس قوی فرمودند که بسبب آن توجه ابتدای حصول نسبت حسنیته متحقق  
 شد بعد از مدتی اینین واقعه روزی در مسجد ابراهیمی واقعه بلده دلی در جماعت ارستفندان  
 خود نشسته بودند چنانچه کاتبان هم در سلک عقبه بوسان محفل هدایت منزل مشک بود  
 بر همه حضار آن محفل سبب بقیه فرود شده بودند و حضرت ایشان بر همه استغیابان توجه فرمودند

بعد از آنکه محفل ملائکه ناسن گایست که در آن مشهور شده فرمودند که آنزور علی بن علی را بکشید و عیادت خود  
 بکنید و بعد از آنکه در آنجا رسیدند نسبت به او از آنی و شمت من بعد آن در تلقین و تعلیم طریقه شیطیه بازو  
 بستند و در آنوقت قطب الدین شاه اولی آمدند که شیخ ابو نعین شاه عبدالرحیم فاروقی بودند و نسبت ایشان از طرف  
 ما در ایام کرامت میر سید یزدخواست قطب الدین سنجایی که در محله باطن بر پیشانی او فرمودند تا رسیدند میخواستند  
 در آنوقت قطب الدین نام کنی در سنه یک هزار و هشتصد و هشتاد و چهار وفات یافتند و قدام علمیم نام تاریخی مولانا  
 شاه عبدالعزیز در سنه یک هزار و دو صد و دو و یک شب هفتم وفات یافتند و در شاه ایچادوی  
 هشتم زینت محمد است و ایشان هم چنانچه این ایچاد بودند و نسبت به نسبت باطن و نسبت به ایشان  
 میازده و در ایچاد سید حضرت عبدالعزیز ایچادوی فرزند حضرت خورشید افشار است و در سنه سید  
 هزار سید محمد بن عبدالعزیز در سنه اگر است که از این ایچاد و در سنگ است گویند از قضای الهی ایشان انتقال  
 کرده بود از فرق آن فرزند از حمید غربت سفر اختیار کرده اند و در سنه مستان شریف شریف  
 آوردند و اهل طایفه ایشان میگویند چون در شاه جهان آباد رسیدند مولانا فخر الدین در محله جلیان  
 و در آنجا که شاه شاه ایچادوی در میان نانو و در سطح علی کمال تطییم و تکریم نموده باللی ایشان را بر  
 و در آنجا نهادند و اهل طریقه اخوند فیض صاحب گویند که ایشان هم بالکی شاه ایچادوی را برودند  
 حضرت شاه ایچادوی حلقه و در آن ایچاد ایشان شنیدند فرمودند که اخوند با ایشان این طریقه حلقه را  
 از اهل طایفه شنیدند گرفته آید قدس العبد سرایم گویند تصرفی داشتند که در شهر قرقچه که  
 حتی قریب در قریب آن شهر بالکی ایشان را برودند و در آنجا در آن پیش می آوردند چون در آنجا  
 را میبردند و از آنجا بهین الدخان غفر الله له شمس شهر نذو سعادت دارین خود داشته مکلف  
 شمشیر خود گردیدند و در آنجا پور ایشان را چاکیر و او در زیاده ازین هم ایشان را فتوحات غلبه کثیر در  
 شمشیر رسیدیم بر فقر او مسایر میگردند و ثقات راوی اند که کمال توجه و متابعت و در خوش  
 بلکه اکثر موردی و دینوی از آنحضرت ایشان شکست میشدند و میشدند که در کشتن اظهار آن جای میشدند  
 چنانچه اصل شهر است که در شهر جلیان میگردند و در ایچاد و کاشفه و یا از حبه خود ایشان را

تاریخ

معلوم بود که عمارت مسجد بر اثر آتشستان و زواری حکومت خان بیرون آمدند و معماران و موز و اوز را نمودند  
 آبا ببا که کتبه کلام ایشان بود و در و فرود آمد چنانچه در احوال پنجمه متعیر ایشان در مشهوره کتبه کلام ایشان  
 حال بنیاد و بعد از آن از سر نو آن مسجد تعمیر ساختند چنانچه در احوال پنجمه متعیر ایشان در مشهوره کتبه کلام ایشان  
 است تاریخ انتقال صاحب سید قطب معظمتهم چنانچه در دوران غوث اعظمه چنانچه در احوال پنجمه متعیر ایشان در مشهوره کتبه کلام ایشان  
 پیشینده و چهار ماه محرم سنه خلیفه داشتند اول خلیفه مولوی محمد علی که ذکر شریفش در یاد آورده و دوم  
 مولوی نیاز احمد بریلوی سوم شمس الاعظمی که ابا دی ذکر مولوی امجد علی سید محمد جعفر و الشریع  
 ششم ایشان طریقه قادری مولوی امجد علی ابن مولوی سید محمد جعفر خلیفه الا اعظم سید السید عبدالکبیر بودند  
 اول طریقه ایشان میگوند که بارشاد و جناب بوب جانی سید السید عبدالکبیر تعلیم ایشان از نذیر و محمد  
 شریف آورند و ایشان به سینه و پنجمه سید شجاع بن امام جعفر صادق علیه السلام میر سید شجاع  
 صاحب سخن محدث و بلوی در رساله مذکور بالا مینویسد که مثل جعفر صادق رضی الله عنه از بیخ تن از اولاد  
 وی باقی ماندند و در آن جمله یکی سید شجاع همست مولد و وطن و دین ایشان اکبر آباد است در دوم بیخ الا ایل سنه  
 یک هزار و دویست و بیست و شش فوت یافتند و در حدیث قدیم واقع اکبر آباد در قرن گشتند و اکبر و کلام خلیفه ایشان  
 و ابا و ایشان سید کبیر نور الدین بودند و حالا در نیره ایشان اول سید علی شاه و نیاکار و امیر و ثانی  
 سید علی شاه نقیر باغ و اکرام تمام و اکبر آباد سکونت یابند و سلمها الله تعالی سید معطر علی شاه  
 طریقه قادریه خود و کوششیه نظامیه در ششم نظام الدین سید السید حضرت مولوی نیاز احمد بریلوی رحمه الله  
 حاصل نموده و اجاز یافته طلاب را تعلیم میفرمایند و نیز حضرت بران میکنند تا وقت قامت اکبر آباد  
 گاه گاه محل ایشان مسرفت و از اخلاق ایشان حضرت اند و در مکتب ذکر حکیم نور الدین ایشان در مسرفت  
 سید بودند و هر چه خلایق خاص و عام و اکثر مردوزن معتقد ایشان بودند مولد و وطن و دین ایشان  
 سید علی شاه است و در طریقه قادریه مرید خلیفه حضرت مولوی محمد علی بودند و سی مرید خلیفه سید علی  
 حضرت مولد و دین ایشان کثرت تشریح در طریقه ابریه است اخلاق حمیده و قول حسن سنجیده میر میباشند اگر در کتبه تعالی  
 خطی است مقهور می در حق ایشان سرزد و با تمام آن نمی پردازند بلکه عرض کن بر سر سینه ایشان

محل

در

المشی می نمودند آری مصداق این ششم **محمد صلی الله علیه و آله** شنیدیم که مروان راه خدایه و در آن  
 هم کردند تک و را قریب هفت ایشان بر او دیدیم و در جهت نفس خود را مقدم میداد و دستاویز  
 پسندنی داشتند و برای تعلیم هر شخص بر میخواستند و علماء و فقه را دوست میداشتند چون  
 یکی ازین فرقه را نزد خود آیند میبندند تا از در دیوان خانه استقبالش مینمودند ویرالاهی مستند  
 میسازدند و بلین سبب او میگذاشتند و بوقت خفتش همراه او تا بدر واره میرفتند و در آخر عمر  
 و تکبیر ترک کردند و بساط پنبه را در دیوان خانه خود فرس ساختند چون بار دیگر از مراد ابابکر بفرستند  
 بملازم ایشان رسیدیم ما من فرمودند شرم دارم که من بپسندم که زود نشینم و خلق خدا بر فرس نشینند  
 بعد از این که گسترانیدم اکثر مردوزن مریدان میشدند و خاص هر سال در ماه ربیع الثانی و سلسله  
 تا دریه بسیار مردمان و زمان می آمدند و مریدان میشدند و ایشان در ضبط اوقات و محاسن معاملات  
 نظیر خود داشتند چنانچه بعد از احوالی نماز تجمعه تا وقت جمع مشغول بحق می بودند و بعد از احوالی نماز فجر در روز و  
 وقت مثل حرز یابی و حیره فرخت یافته و نماز اشراق خوانده با دوستان و پیشانی همکلام میشدند  
 و بعد از شستن کپاس در طعام تناول میفرمودند و بعضی مخلصان نیز در بیوقت آمد و رفت میشدند یا تنها  
 نیز بیست و هفت می پرده شدند و بعد از احوالی نماز تجمعه فرخت یافته استرحت میفرمودند پس از باقی ماندن  
 کپاس بر دراز خواب بسیار بود و از اظهارت و وضو فرخت یافته می نشنیدند بعضی گمان که معمول نشنید  
 برخواست گمان اینوقت بود نماز عصر سجاعت با ایشان ادا مینمودند ایشان نماز مغرب سجاعت و بعد از  
 ساخته باز بچکان خود رجعت نموده بعد کینه ساعت از ورزش و غیره فرصت یافته برای تناول طعام  
 اندرون بچکان می نشستند من بعد بیرون قشر لغت آورده مریدان معتقد از تعلیم و تلقین علم باطن میگردند  
 روزی بیستم فرمودند که وقت نماز برای اینها نگاه داشته ام بعد از آن نماز حشا بجماعت خوانده و از راه  
 فرستاد یافته بخواب رفتند سحر و بصر داشتند هر که امیر و غریب از شهر دیگر در طبعه اکبر با او میرسد لازم است  
 حال ایشان حاضر شود در قریب سال گاهی ترک آن اوقات ایشان ندیده میگویند که فرزند اکبر ایشان است  
 مشغول جوان خوش رو قابل و لائق و اهل علم بود وقت کرد ایشان اندران روز شش عملات خود بر گزیند

نکرند و بقیه را در اختیار الهی بگذارند که در هر چیزی فرزند را در خود راه نهد و در محبت و موم منقر و در هر وقت  
 بچاشت نیکتر آرد و وصفت زینهار و محبت خست سزاخست بر بستند و یک فرزند خست علی در عقب  
 انداختند و همین فرزند و بندگان ایشان سید مبرک که غلامان فرقه فقره و سلاطین با مخلصان محمدیان سیدان  
 و جانشینان پر بزرگوار خود هستند در اجرامی طریقه ایشان مشغول اند و اجرامی طریقه سادات خاور  
 و صفات معانی ظاهره و باطنیه مثل پر بزرگوار خود میدارند و با عزت و کرامت تمام بر اوقات پر بزرگوار  
 خود مشغولند و در این امر بسیار مشغولند و بطریقه و سنت پدری را فراموش نکرده و پروردگار بزرگ در ریاست خود  
 ایشان را خدایت و ایجابات دادند و علاوه بر این آثار نسبت زینهار این در محمودی چشم شب خیران  
 از چشم درومی ایشان پیدا و هویدا است آیات شمال و شکر است سیادت انبیا و جبرین ایشان ظاهر و  
 آشکار است که اسلام الهی نقل مرد میرا دیدیم که لباس ما نذر در میان عالم میدارند و همیشه در هر روز  
 علم نداد و کار و کلام عارف مثل و فعل میکنند چندان مردم متران و خواننده و شروت دنیا و عیش  
 ظاهر تر پیدا نمودند و در آن روز مشغولیم که اول قطب الاقطاب میگوند و میگردند و میگردند و میگردند  
 سید پرچا سنجی بعضی را از آن گمان قطبیت داده است و آنرا صورت پیری صفت مردمان را بنمایند  
 مردگان را در علم نیز بنمایند چنانچه شویان بگوگان را نیز بنمایند که تحقیق است که آنها را یا آنها نزد می نیز میکنند  
 و میگویند این مردمان است و مرتبه بالا از عرش میارود و ملائکه را تعلیم میکند و در شب برات حساب از آن  
 میگیرد و از کارها که تبیین حال نامه مردم گرفته می بیند و دروغ برگردن قابل که آن پیر اخلیفه مولانا را  
 میگوید الغرض و نرس از دوستان در هم بدین آن پیر محمد آمد و مشوره بودند و بعد دیدن آن پیر با  
 من بسیار بنمودند شبی بسیار پس در حجره آنرا نشستند و بودیم تا گاه آن مرد گفت که شاه جویری  
 آید بیرون رود بیرون آید بیرون آید بیرون چون در حجره رسیدیم دیدیم پیر صفت را که بیست  
 ریش دراز کلیم کشیده غلطیده است چون آن سخن گفتن آغاز کرد بعضی کلام او ما فهمیدیم بعضی کلام او  
 مرد فهمیده بود و زبان او می داد بعد پس آن پیر از حجره بیرون آیدیم و پیر فتم تا گاه دیدیم که آن  
 پیر کلیم انداخته بر زمین گذاشت و پیر شخصی از آن گمان که قطب قطبیت سکونت و وطن خود است

بنده ای که در این روزها میخیزد و در این وقت از این قدر اطفال پیدا میشوند و در این  
 ماه هیچ از این قدر مرد و در آن شب مذکور گفته اند مردی که در وقت غصه مذکور ولایت خود پیش از آن سر خواند که درین  
 ولایت اطفال جرمی پیدا نمیشود و در جمیع ساقط گردیدند و این مثل شب است که شخص بزرگه عرضی از نصیحت ولایت  
 خود میگردد و بیشتر بگریخته بود و جهت بارانجا بیداری فرستاده و عقیده مذکور بارانجا احوال کارگزاری آنجا معلوم  
 میشود که چندان جرمی در آنجا پیدا نمیشود و این روزها چنانچه در قریب جمع نموده است در آن  
 مقامات بود که سبک میگردد که انکشاف عالم از تزکیه نفس و صفای قلب حاصل آید و این قطب انکشاف  
 عالم از عرض در روزهای مری میگیرد و در قطب نظام عالم نقیضات آن مری میکند و گویند کسی را  
 گناه پنج ساله کسی ده سال آینه بر او میکند و مردم خاص و عام از این امر متعجبند و زبان طبعی در این  
 و بی نظیر است که آن علامات قول و فعل متضدین در ظاهرین است و آنکه مردم عقل است بزرگی محض است  
 بر این فرموده که شخصی بود در جمیع مردم خاص عام بعد از او پیشتر چنان بیان نمیداد که پدرم قریب مرگ عمل  
 معمولی خود را وصیت کرد و گفت که چون در پایت خانه روی معمول خود داری که سوره فاشه را مسکون بخوانی  
 و بر گلوها استم دارم کرده عمل نماید خود را صاف کنی این جمیع مخلوقات بر نیست بگو خواهد شد چون در این  
 خانه سوره مذکور را مسکون خواندم روی را دیدم گفتم نویستی گفت خانه که تو مرا طلبیدی پس سخن خود  
 غرض جل از آن کلماتی در کرده است چنانکه در خود با لبها چنان گمراه آنرا اند و خود را خیر میگویی  
 و مردم باوان آنها را کامل نمیدانند گفت است سینه از والد بزرگوار خود علیهم السلام در شاه ساکن نشین  
 با بزرگی و قیصری شهر پیری منسب بود مردمان ذمی علیه اشرف مرید و مقدر بود و مذکور بود که مرید خود  
 در این شخص قضی است و در حیات خود قبری نمیدانید و بود اندر آن می نشست معلوم نیست در آن چه میگردد  
 سلطان محمد صاحب این استم اطفال فرمودند که بلورم شخصی از دوستان ابرم بر روی مقدر علیهم السلام شده  
 بودند و روی اشخص مذکور را گویند آنچه که حضرت مذکور است که در روزی آن مشغول اما مرا  
 چشم نشود میگوید و گفت تنها بیار با تو گفته غایبم گفت چون آن بر روی مرید تنها شدند گفت آن  
 است که ترا در شجره نوشته دادیم آن چه را قابل لعن باید است مرید گفت بجا است همین گفته با

مانده بود که مراسم تحنات نگردید است چون آن شخص میرا و بار بسپارند و آنچه که از یادگار  
خورد و آنچه با برادر هم میان بنویز و از استماع آن حال بعد شروه سال اعتقاد برادر هم از آن پیشتر است از آن یکی از دو  
پدر بزرگوار هم سال الفیضا صاحب از اهل علم بزرگ و متقی بودند و در چاند پور کونت میباشند و در حضرت  
مولانا و مرشدان فرمودند که حسن شاه نسبتی دارند الا آن آریینه نقیر نیست قتی صحبت قدسی حضرت  
ریش می مرا اتفاق سفر ما یکپوشه افتاده بود و منزل چاند پور بخت ایشان رسیدم و از آن زمان بر دخی هر دو  
عین ایشان را نل گردیده بود تسلیم نموده گفتم این قلام بس شفقت بزرگانه فرموده مرا عرض نمودند حضرت که انکار  
کردم تبیل نکرد و بحال پرسیدم که حضرت از کدام بزرگ بخت میدارند فرمودند که از امام الهیین شاه  
لیکن پس از آن ظاهر گردید که او فاضلی بود و بعد نزدیک یک دو نقیر فتمیم اما پسیدگی دل نگردید اکنون آن  
استیما طریقه سهروردیه که او را پسیم کرده بود میجوئیم و میکنیم در باب نسبت ایشان آنچه که حضرت مولای فرمود  
بودند همچنان بود آن نسبت ایشان لذرت آن استیجات بود مولانا او می فرمایند ۵ سالها باید که ستر  
او می چشم کارا گردان بشی و کجی کجی میران هر دو را دیدیم خانه نشین بودند و متوکل و بطا بر مرکب  
و مخور نبود و هر دو مشرجه بودند پیر اولاد و کت و مریدند است و صورت و لباس مانند شاخ و علمای  
میشند و طعام تسلیل مخور و نذوقش را بقدر فاته گوشمالی میدادند و فکر و ملاحظه شریه شغل میشدند و هر دو  
تارک مسلوته بودند و استعمال آب بشکر دندندیم که محل لول و غاظمی شوییدند یا نمی شوییدند مرید حضرت  
از علم ظاهر نسبت بسیار مقرر بود قرآن مجید را بخار سینه پیغمبر میگفت در آن حرف و انفاذ آیات قرآن کتب  
را کلام الهی نسبت میگفت و ششمیه پارچه حصص زمان را کوفته کاغذ میسازند و بر آن خود مینویسند و میگویند  
این کلام است لغو و باید منهار روزی پرسیدیم از او که جوگیان برایشان و مجاہدت بطور خود بر منزل قرب الهی  
رسد یا نه گفت بر که بر طریقه دین خودی سلوک کند بقام حصول میرسد لغو باید قائل آن در شریعت و طریقت  
مخبر می باشد عایده و هم گمراه است باید دانست که مقصود هر پیغمبر است ما طریقه حصول آن مقصود هر پیغمبر را  
حسب است چون پیغمبر ما خاتم انبیاء اند لهذا طریقه حصول آن مقصود پیغمبر ما نسخ و خاتم طرق پیغمبر است پس اگر  
کسی بتمثال حصول آن مقصود در طریقه دیگران داند کاگرد و در کمال حلیفه توابع وی شریک باشند



و ته سبند می سبندند و گلیم می پوشند و بعضی از آن سوامی شراب فلیان و غیره می کشند  
 و تارک صوم و صلوة اند و الفنا و احترا می خلیفه را تعلیم باغبان در حق خود میدهند و آن طاعت  
 را لکت لکت لکت می گویند لکت لکت لکت می گویند و مردم آنها را لکت شاهی می گویند و خلیفه  
 را دیده بودم و دیده ام این الفاظ و دیگر مثل لکت شاهی و غیره در ذکر خلیفه آوردند و خود مالده و من شربت  
 الشیطان و کلمه **تسبیح شاهی** تا بجان ادرسی لیش و غیره و این بیشتر است و پاچه  
 سفید مانند کلاه از او ان بر سر می کشند و ته سبندند و خاک کن در روی سینه مالند  
 و سکرات شراب و غیره می نوشند و نهال تو سبند و جودی بچال بیشتر میدارند و بعضی از آن قنطط طعام  
 و ترک منام نیز میکنند و تارک صلوة اند و هیچ اعمال ظاهر نمیکنند و وقتی مرا همراه حاجی حکیمین  
 صاحب ابوالحوائی برام زیارت کبار سفر و ملی افتاد چون بدلی رسیدیم بر بالای خانه مکان  
 آشنا حاجی صاحب نامه چهار روز ماندم در آن مکان یک صغیر بقدر چهار گشت از جامی دیگر بلند  
 بود و حاجی بران میخفتند و زدی ناگاه پیغمبر در دم خطره گذشت که ریش خود تبراشم با حاجی صاحب  
 بیان نمودم گفتند بی چنین در دم گذشته بود این خوابگاه پیش است و خلیفه رسول شاه است و این  
 همه مکان شایسته بر خاست میدان است و با آنکه در آن زمان او زنده نبود و یکی از مردان او هم در آنجا  
 نبود لغوه ما بیده منبای من اثر الشیطان و نائبه و توابه

۱۰

**با شیخ ذکر شیخی** ایضاً ذکر و احوال اکابر شطاریه و کاتب مذکور بالا و نیز در آنجا  
 اخبار الاخبار و اقباس الاوار حال شیخ عبدالعظیم شطاریه چنان مینویسد اول کسی در این سلسله ملاک است  
 امام شیخ عبدالعظیم شطاریه بود و اولاد او شیخ شهاب الدین سهرورد است او رساله ایست مشهور در میان سلفین شطاریه  
 و از کار و اشغال مراقبات و در اول رساله نسبت خود تا شیخ شهاب الدین سهروردی نیز  
 ذکر میکنند سلسله ارادت وی از پنج واسطه شیخ محمد الدین گری میر سلطنت شوکت ظاهر دهلان  
 و همت مرشد وقت خود بود و در تعیین او کار و اشغال که مخصوص سلسله شطاریه است متعین و مستفرد

پیروی وقت حضرت نمودن هندوستان صحبت کرده بود و هر جا که میری کوس معرفت اشکار کردی  
 که کسی که طالب خدا باشد بیاید تا ارشاد نمایم و پیش هر شاخ که کسی بادی خواهی گفت که  
 اگر شما چیزی دارید پس ایشار نماید والا آنچه ما داریم در بیخ نیست پس می باهو قیلان بسیار از  
 خلق عشق را از ولایت روان گشت در هر شهر و قصبه که میر رسید پیش ملوک خیمه ها بر پا کرده فرود  
 می آمد و موافق و محبت و حکم هر خود در هر شهر که میر رسید تقارده میزد و زند امید او که طالبی است  
 که بیاید تا در انجمن راه نمایم و با هر فرقه سلوک می نمود چون در مجلس می نشست هر سو نگاه میکرد  
 و میگفت که اینجا تخته سیاه که عبارت از طالب علماء پیشه بی اعتقاد با بیاید تا سخن بگوید  
 گفته شود و چون رفته رفته منزل می رسید باغ شهر مانگیور واقع شد شهرت گرفت حضرت مخدوم  
 حسام الدین مانگیوری در آنجا سید حاد شد و شاه سید می بر سه بزرگ بگیا نشسته بود  
 بود مخدوم حسام الدین از کمال بر دیناری فرمود که شیخ عبد الله ساور است و من مقصود  
 شما آنست که من بدین شیخ روم پس بحال بچاست با هر دو بار فرود روان گشت چون شیخ  
 عبد الله از آمدن ایشان آگاه شد از خیمه برآمد و گفت می رسم که مبارک و الم از آتش فقر بر آوردم شیخ حسام  
 خیمه بساط من بسوزد پس ملاقات کرده با هر دو رسیده و خوشی نشسته بعد از ساعتی شیخ عبد الله  
 موافق رسم خود اظهار نمود که توجه کرده چیزی مرا بفرمایید که طالبیم والا آنچه من از پیران خود یاد  
 ام حاضر است مخدوم شیخ حسام الدین از کمال استغناء فرقی جواب کرد که من آن چشم چیزی ندارم  
 که خدمت شما اظهار نمایم و آنچه از پیران خود یاد نموده ام از ملاحظه آن نارنج نشده ام که چیزی دیگر ارشاد  
 می نمودم شیخ عبد الله از جواب پندیده مخدوم عالی خوش شد و گفت آنچه بعد در هر سو  
 یک عارف کامل را آوردم که بهامی پیش از که بدین گشته است بعد از آن شیخ عبد الله چون سخن  
 اکثر مردمان تربیت بعد از آنکه بپوشی تربیت یافته مردی بزرگ بود و نقیسی با برکت و پشت و تقوی  
 او را اثری کمال بود و چنانکه درین ملک کفر سلسله دالی اللان جاریست گویند که چون طالبی  
 می آید برای امتحان عقل و هوش او باقی با مان خورش برای او میفرستاد و کسی از پیروی

بر میگذاشت تا به بنید که وی نان با نان خورشید بر سر او خورد و با یکی از ان باقی ماند اگر بر سر او این سلسله  
 فرستاد و پیش پاری او میساخت چیزی از طریق ذکر یا طبع میفرمود و اگر رسید بدی از ذکر  
 باقی ماند این عمل بر عدم ضبط احوال و بیخبری او میکرد و چیزی از جنس دعوات و او را در آنچه  
 بظن هر تعلق داشته باشد می آموخت و صاحب مرآة الاسرار میگوید اول کسی که در سلسله  
 طیفوریان بود موم بلقب شطار گشت شیخ عبدالعبد بود و معنی لفظ شفا نیز است و در بعضی  
 صوفیه علم شطار شغل باطنی را گویند که از کسب آن فنانی اند و تقابا بعد حاصل میشود و چون  
 آن شغل علم شطار را کماحقه عمل مینود آن صفت موصوف گشت اند از زمان پیروی شیخ محمد  
 او را مخاطب بلقب شیخ عبدالعبد شطار گردانید از آنوقت سلسله شطاریه انتشار یافت و میرزا  
 از تبریز بلقب مشهور شدند و شیخ محمد عوث گویاری از اکمل خلفا سلسله وی است و وفات  
 شیخ عبدالعبد شطار در سنه ۷۳۰ و در آن قلعه مندر است رحمة الله علیه شیخ پیر شطاری  
 از اولاد شیخ عبدالعبد شطاریست در زمان سلطان بکنه رکوس سخت و ارشاد و تربیت مینمود  
 در طریق شطاریان نقیب میگردد و ذکر سلسله حسینیه بخاریه مینویسد که فشا و جمیع فرق صوفیه  
 حضرت علی کرم الله وجهه اند تخصیص فشا سلسله شادوات ایشانند سید المتاخرین کبار  
 سلسله شادوات بخاریه و فشا نسبت مقاماتش حضرت سید جلال محذوم جهانیان بخاری شاد  
 انقدر خوارق عادات از وی صادر شده که هیچ یکی ازین طائفه متاخران ظاهر نشد و بر احوال  
 و اجازت از جمیع اول چند شاخ اهل ارشاد رسیده بود و فاما تربیت و ارشاد تمام از شیخ کرم الله وجهه  
 بن شیخ بیاد الدین ذکر یا سمع در وی و از شیخ نصیر الدین محمود ششی جرایع و طریقیه و در  
 خاندان وی همین دو سلسله جاری اند و سیوم خانزاده سادولت این صفت نیز جاریست و نسبت  
 این صفت ششگانه نفس و بیزاری لذت دوست و حقیقت بشریت کیفیت است که حمل کننده است  
 در نفس تا لقا در قسم شبیه بفرنگگان با دیدن عالم حیرت و ذکر اکابر سلسله زیادت نموده  
 این کتاب بنظر نیامد اما صاحب اخبار الاخیار ذکر محذوم جهانیان میکند سید جلال الدین بخاری

لقب و مخدوم جهانیا است جامع استمیان علم و ولایت و سیادت او میر شیخ رکن الدین  
 ابو الفتح قریشی است و خلیفہ شیخ تقی الدین محمود با نام عبد الله یا فنی رحمة الله علیه در کتب  
 صحبت و شایسته و خزانه جلالی که از طفولت او است از وی بسیار نقل میکنند سیاست بسیار کرد  
 و از بسیاری اولیا نصرت و برکت یافته و مشهور است که وی هرگز اسما نقد کردی نتمی که آنکس نیست  
 بسدی یعنی چندان توجه و خدمت کردی که آنکس بی اختیار میشد و در او نهر نعمتی که در  
 روز تاریخ محمدی مینویسد که وی اول خرقه از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشید و کلاه آرا  
 و خرقه تبرک از شیخ الاسلام سید المحمد بن شیخ عقیف الدین عبد الله المطری در حرم مشرف  
 نبوی علیه السلام و التیمه پوشید و مدت دو سال در صحبت او ملازم بود و کتاب عوارف و غیبه  
 است سلوک پیش او خواند و در اخذ طریقت کرد و تقنین گریخت و شیخ عقیف الدین فرمود که نظر  
 راندن شما موقوف است و گنازرون چون سید گنازرون رسید شیخ امام الدین بر او شیخ الاسلام  
 امین الحق و الدین گفت که شیخ امین الدین در وقت جلوت مرا وصیت کرده است که سید جلالت بخار  
 قصد ملاقات من کرده از اجد و ملتان می آمد شیطان در اثناء راه او را دروغ باز نمود  
 که امین الدین از سرای مستعار مدار القرازمید سید جلالت بخاری طرف مکہ مبارک رفته است  
 مراجعت در گنازرون خواهر سید اور اسلام من برسانی ز سجاده و مقرض من بدو می  
 سجاد و خلیفه من گردانی شیخ امام الدین مجتنب کرد سید السوات ازان بر با جازه التوا  
 استفادہ کرد و بازگشت از شیخ الاسلام رکن الحق و الدین خرقه تبرک پوشید و در عهد محمد  
 بنصیب شیخ الاسلامی رسد خانقاه محمدی بسیدستان با مضامین مخصوص گشت و بعد از  
 گناه ترک همه کرده سفر کعبه مبارک اختیار کرد و او خلیفه چهارده خانوادہ بود و در کعبه  
 فیروز گزانت از اجد و در حضرت و بی آمد و غیره از اسم اعتقاد و اخلاص آنچه باید بجای آورد  
 اشقی مخدوم جهانیا با حضرت عنایه قادر بر همه است و وی سوامعی بسلسله مذکور است و در  
 سلوک که من ملاحظه اویده ام و در شیخ شهاب الدین سحر و دخی را و وی شیخ عبد العاور

جلالی را نقل است که وی روزی شنید بود آتش از جامی ریختن مستی خاک بر گرفت  
 شیخ نجی الدین عبدالقادر را با او از بلند بر خواند و خاک بجانب آتش انداختن حال  
 است شد و لاوش محمد و مثنی برات سند سبک و سبمانه و فوات او روز عید قربان سنه شمس و  
 شامین و سبمانه و مدت عمر مثنی و مثنی گویند امیر سید علی محمدانی با وی ملاقی شده اند  
 سلسله زایدیه نشاء این سلسله از حواجه بدر الدین نهاده است وی مرید و خلیفه فخر الدین زاید  
 است و وی خلیفه حواجه شهاب الدین در اخبار الاخیار است شیخ شهاب الدین حق گوئی  
 پسر فخر الدین است او را حق گو از ان لقب است که سلطان محمد بن تغلق حکم کرد که مرا محمد  
 عادل گویند او از بعضی محضور او ابا کرد و گفت ما ظالمات را عادل نتوانیم گفت سلطان محمد  
 او را از قلعه علی و در زیر انداخت قبر او هم در زیر قلعه است و اصل این سلسله از شیخ ابوجان  
 گار و نیست و ذکر کبار این سلسله بنظر نیامده سلسله صفویه نشاء این سلسله از شیخ صفو  
 الدین اسحاق است و اصل این سلسله از شیخ ابونجیب سمرودی و حنفی بغدادیست ذکر کبار  
 این سلسله سوامنی ذکر شیخ ابونجیب حنفی در کتاب مذکور نیامده چنانچه گذشت لیکن صاحب شهاب  
 الاخیار ذکر جلال الدین تبریزی که پیر شیخ زاید را بر اسم گیلانی است و وی پیر شیخ صفو  
 اسحاق صفویست مینویسد شیخ جلال الدین تبریزی قدس سره از اکمل مشایخ است در فوات  
 القواد نقل از سلطان المشایخ میکند که شیخ جلال الدین تبریزی شیخ ابوسعید تبریزی بود  
 از وفات پیر و خدمت شیخ شهاب الدین سمرودی لغت و خدمت مثنی کرده که سچ بنده و مریدی  
 میسر و گویند که شیخ شهاب الدین بر سال بسفر حج رفتی چون پیر شده بود و ضعیف نوشته که  
 برامی او میباشند جناب این بر مزاج او موافق نبود که شیخ جلال الدین تبریزی نوعی کرده بود  
 که و یکدانی زدگی بر سر کرده میبرد و آتشی در آن کرده چنانچه سر او نسوزد تا چون شیخ طعام  
 طعام گرم پیش بردی و وی با حواجه قطب الدین شیخ نیا و الدین مودت داشت گویند شیخ  
 جلال الدین تبریزی شیخ نیا و الدین زکر یا با هم سیاحت بسیار کرده اند با و قتی که شیخ

که شیخ فریدالدین عطار در اینجا بود و شیخ بهاءالدین را در پیش چنان بود که چون منزل  
سیر سید عیادت مشغول شد و شیخ جلال الدین سیر ششمی را آمد شیخ فریدالدین عطار را  
که نشسته بود و از کمالات او شد چون بخواه نگاه باز آمد شیخ بهاءالدین گفت که امروز  
شاه بازی را بودیم که از خود فرستیم شیخ بهاءالدین فرمود که جمال با جمال سپریاد کردی گفت  
که تا خود او از هیچ چیز یاد نیاید از آن تاریخ باز در میان شیخ جلال الدین شیخ بهاء الدین  
سفر است آنها و زبیر بن زین العابد نقل میکند که شیخ جلال الدین تبریزی گفتی بجانب شیخ بهاء الدین  
ذکر یاوستاد است و در اینجا نوشته است من احب انحاء النساء کم کفله ابد او نوشته است که  
هر که دل صفت بندگوانی صفا عبد الدنيا و نیز از جوامع الکلم که از مطلقات سید محمد گویان  
است بنویسد که شیخ فریدالدین گنجشکر گوید که بود شیخ جلال تبریزی بدین و آمد و انارحی  
بدست او داد و همانم بود آخر بخلی قسمت کرد و یکدانه افتاد و فانه وقت افطار هم بدان آن  
بکشا و آخر در تبریز و شرقی بالاتر بایت با خود گفت که اگر آن تلمم آنرا بخود دوم چه فایده نامی بود  
چون بخواه قطب الدین پوست انجکایت کرد و خواجه فرمود با با فرید مرصه بود هم در آن کجا  
بود که برای تو نوشته بود و نیز سید الاولیا میگوید که در انشاء آنکه میان شیخ فرید گنجشکر شیخ  
جلال تبریزی سکالیه میرفت شیخ فرید قیامت جا به پاره داشت پیر بار یاد میزد و شیخ بدین  
پیر همین محل از ار پاره می پوشید شیخ جلال در بایت فرمود که در ویشی در بخارا تعلیم نمود  
بود هفت سال از در سن شصت فوطه داشت خاطر معبد از تاجه شود سلطان الشانخ می  
فرمود که شیخ جلال تبریزی ازین در ویش مراد نفس خود داشت تبر شیخ جلال الدین تبریزی در  
بکمال است یزاد تبریک به رحمة الله علیه و سلیم سلسله عظیمه کلاس ذکر اکابر این سلسله  
در کتب مذکوره زیاده ازین بنظر نیامده الملقب بعد روس نام او سید عبدالعزیز است از خانوازه  
سمرقند و در نیز خرقه خلافت داشت و سلسله نسب او حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه  
میشود و کلمات متعاقب و خوارق عادات از وی بطوری آموخته شد او در دیار عرب و عدل

بحضرت احمد بابا و سید ابوالفتح شیخ علم الهدی شیخ بهلول الدین محمد خراسانی درین سلسله بود  
 سلسله قلندریه چند فرقه اند از هر سلسله که خود را دستوار بشربت قلندریه گوید دانیده اند چنانچه قلندر  
 سیفر مایه بیت ما زور با هم دریا هم زماست + این سخن و اندکسی که شنیده است + دیگر شاه قلندر  
 و شاه حسین علی بن شیخ شمس الدین تبریزی و مولانا روم و شیخ فخر الدین عراقی و حافظ شیرازی  
 بسیار از شاه بازان هر سلسله قلندر مشرب بوده اند و ابدالان اکثر در همین مشرب میشدند  
 و همیشه در آراستگی باطن بیکوشند و در تفحاشت که بخدمت مولوی روم جامع فی التماس است  
 که شیخ صدر الدین قویلی نیز در اجتماعت بود مولانا رومی گفت ما روم ابدالیم هر جا که میریم  
 می بینیم پیغمبریم امامت را اهل بصورت و تکلیف لائق انداختار شیخ صدر الدین کرد تا امام شدند  
 اکثر خواجگان حقیقت ابدال بوده اند و سلسله حقیقتیان خواجها احمد ابدال بودند و در اخبار ابدال  
 است شاه خضر مشرب قلندریه داشت اصل او روم است و کرامات و خوارق عادات بسیار  
 از وی بود وی آمد هر چند که سم امامت و بیعت از وی ظهور نیانده بود چون بهندوستان  
 آورد و آن زمان شیخ الاسلام خواجه قطب الدین بختیار راوشی بر صدر حیات بود و توجه امامت  
 او آورد و خواجه کلاه و خرقه اہم بنزل او فرستاد و در خصت کرد بعد از آن او را بجانست جو نور  
 اتفاق سفر افتاد چون در مرمر بود پس بعد شاه قطب مرید او شد شاه خضر بعد از عظامی خلافت  
 بشاه قطب منوچهر روم شد و الی الان در ہندوستان سلسله او بر پاست سلسله او قلندر  
 است انشی رحمة اللہ علیہ صاحب اقتباس الالوار سیکو ای بعد خلافت خواجه وی تغییر لباس قلندریه  
 نداد و در بعضی از رسائل سلسله قلندریه مینویسد که شاه خضر و شی نسبت باطن از عبد العزیز  
 علیہ السلام پناه صلی اللہ علیہ وسلم یافته و وی را اسرار باطن از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم  
 بحروف در مشرف این سلسله مہین است و اللہ اعلم شاه نجم الدین قلندر و شاه قطب مبادل از  
 مریدان اوست شیخ محمود قلندر کهنومی شیخ عبدالرحمن لاپریوری درین سلسله بودند و آن  
 سلسله را حقیقت قلندر یا گویند شیخ علی بن علی احمد صابر و خلیفہ او شیخ الدین و میرزا

کسی و راز و میسر چه جعفری که از خلفا و نصیر الدین محمود چراغ و پنی اندر مسعود یک غلبه شیخ  
 رکن الدین بجزوردی و قطب ابدال مخدوم شیخ احمد عبدالحق رودی همین شرب عالیقدر  
 و شکر رحمة الله علیه شاه نشت امدولی در ساله قلندرید آوزده است که صوفی منتهی چون  
 رسد قلندر گردد و ذکر قلندر حق است که در همه عالم مستحق است وین قلندر و اما که او بر همه عالم  
 دنیا قلندر افکاره بشارت میدهد و بتوحید علم قلندر سهو و عمل قلندر محمود و راه قلندر عشق است  
 هو الله و هم از لطائف قدسی که تصنیف شیخ رکن الدین ابن شیخ عبد القدوس گنگوهری است  
 دوی از عوارض المعارض نقل میاید که فرمود قلندرید را که طیب قلبی سرور و دل و حضور حق  
 دوست پیش آید که است سکر حال و مستی باطن ایشان مالک شده است بنابر آن ایشان در حالت  
 اعمال ظاهری از نوافل و آداب و در تناول لذات مباحات دنیاوی بخصت شرح پاک می  
 در بر و حضور باطن خود و گفتا کرده اند اما نوافل را ترک میسازند و هم در لطائف قدسی هم رکن الدین  
 از بر خود نقل میاید که فرمود شیخ الشیوخ رعایت کرده که حفظ نوافل قلندرید فرموده اما  
 را دیده ایم که در ترک نوافل پاک میسازند چنانچه راقم در مکتوب پنجاه و پنج حضرت ایشان دیده است  
 میفرمایند این رویش از زبان شیخ حسین سر بر پوری مرید سید عظیم الدین مرید شیخ با سلطان المشایخ  
 نظام الدین لیا و خلیفه سید خضر که پرواری قلندر خراسانی شنیده است که بعضی مریدان  
 بودند و میسند و خواهند بود که سالهاست که در طهارت مشغول اند چون از طهارت فارغ  
 و نماز در آیند الوضوء انفصال و الصلوة اتصال مترین سخن است و ایشان ظاهر نماز  
 می گذارند و در ترک صلوة بظاهر هیچ التفات نمی آید و در روزی این رویش حضرت  
 خود شیخ محمد فخر الدین جوینوری نیزه شیخ تا شیخ فرید گنجشکر عرض داشت که شیخ حسین نماز میگذارد  
 شیخ فرموده اند با نگویم که شیخ حسین نماز میگذارد شیخ حسین یک بگستاخی در این استغالی است  
 ایشان با قلندر رواند و راه تصوف استی و هم از لطائف قدسی میسند که سبکی نیز عرض  
 ترک نوافل را قلندرید میسند الظاهر اینست که حفظ علی ایشان را از بر روی عطا فرموده



تو اجداد شخصی بدین نصیحت شیخ ما نه شنیده یکدیگر چه شد مگر سوخته شیطان به راه ما  
 چون انحال از خود خبر داشتیم و علم حقیقت از علم مجاز غلبه نمود و علم هستی ظاهر را از نظر مرتفع  
 بجز حق معلوم و مشهود نبود و نگاشت ادب شرح تنویر فقره انا المدینه من شیخ آدم غفر الله له  
 را شنیده انگس از جر فرمود که هرگز تو و دیگر کس متعرض حال او نشوی که مغلوب الحال است و از  
 خود خبر ندارد و با او راه و راه را تا زمانه بعد از آن تمام شب در انحال مستغرق بودم چون با آدم  
 شیخ غفر الله له مرا گفت آنکه که از زبان او در انحال جذب بر آمده بود و در انحال هیچ تغییری در بدن  
 بر این شیخ ظاهر شماردی و او بود یا بر همین شیخ ظاهر انعلم قرار گرفته بود و گفته هیچ تغییری و تبدیلی در  
 داده بود بر همین شیخ ظاهر انعلم قرار گرفته بود و بر یوه بود گفت بسیار خوب که تغییری بر این شیخ  
 نیافت و الا سزا شمایند چنانچه بایزید قدس المدسه درین مرتبه تغییری بدین شیخ ظاهر نمود  
 بودمانی سال شرح باب مرتبه دیگر نشده بود بعد از سی سال مرتبه دیگر گشت و دست فرمودند که وقتی همراه  
 شیخ آدم غفر الله له در سجده بایزید ان شسته بودیم که یکایک مردی با جمال کمال متور از یوانه وار شده  
 بلکه بر در آن مسجد از هوا بر آمد و توجه من فرمود از دیدن جمال آن مست و بد مونس شدم بعد از آن  
 مرا خطاب مخاطب ساخت که فلانی تو در اینجا چرا نشسته تو از آن مائی اینجا می توانیست بخیر و بیا  
 همراه ما شو گفتم شما کیستید فرمود چمنی ام گفتم اسم شریف چیست فرمودند ناظر محمد و در ظاهر نام  
 آنحضرت محمد صادق بود چون بپوش آدم از شیخ آدم خصت شده در طلب آنذات دویدم بعد چند روز  
 بر در خانقاه علیا رسیدم چون نظر بر آن جمال انداختم شناختم و خود را قربان ساختم هر وقت  
 مرا تلقین که در تمامت و از ده سال در آن خانقاه مسکن بر زیدم تا که بانتهای عرفان رسیدیم و کس  
 جلیق بر این مشرف شدیم تقضیل انجلا صد در ساله بد کور مر قوم است و چیزی ازین بیان در آن  
 بر ایشان بالا گشتند و میفرمودند چون آنحضرت میس برده شد تا مدت شش ماه در خانقاه قرار  
 گزیدیم بعد مدت مذکور در علم گذشت که بکله در عین منوره بروم حکم شد که سرو بنور کار کردیم  
 ای در منظر گریه که نکند خود بر در صحنه از شیخ و از فرموده شیخ و از دست او گریه

گفته قبول داریم هر جا که فرمایند اقامت گیریم در میوند شما از طرف حق حکم گیرید شبی درین باب مذاکره  
کردیم حکم شد که به پیشین چون نظر کردیم دیدیم که شصت نو آباد در خانه های او و قلعه از گل خام است و یکبار  
در باغی است و در آن باغ چاه است و در کناره آنجا ده ایستاده ام حاجی طلبه است از آنجا تمام کجا  
شهر کوچه ها و باران مسجد منظری آینه از درین بجایم خوش میشود و آرام میگردد چون شصت  
صاحبزاده التماس کردیم که ما حاجی اقامت در واقعه کرده است اما نام و طرف او نمیدانم  
پس از محذور مزاده حضرت گرفتیم که کس از بیاران همراه من خواهد پس از آنجا راهی شدیم فتنه  
در شهر آمد و همه آمدند به بیرون منتهی که قریب مراد آباد است رسیدیم شب خرابم در بود و  
حالت آباد است دریم خلفا در بعد و پیوستگی اشاره میبوی مراد آباد کرد پس رخ بسوی  
مراد آباد آوردیم چون داخل شهر شدیم روز جمعه بود در جامع مسجد رسیده نماز جمعه ادا نمودیم بعد  
فراغ نماز در خاطر آمده که آن باغ و چاه و کوچه های شهر و قلعه باید دید که در کنگره همین بنوده بود  
پس از جامع مسجد بر آمدیم و در باغ رسیده بر همان چاه استاده شدیم و گفتم صدق الله تعالی  
خوش شدیم و شیرینی طلبیده بروج پیران فائده خوانده بر همان چاه و در بال باغ ناکجا اقامت  
گرفتیم شبی وقت سحر بر کناره دریا که متصل باغ است از شهر چهارت میکردیم جای بلند بود در آن  
مولود از محل ستم خان مرحوم بوشم افتاد که با سخاوتش میگفتند معصوم از خار عشق نود  
و ام خار ما از شنیدن این مصرعه جوهر در سوز و حسرت ام افتاد و ستم از شهر به بلندی مصرعه  
گفتند اگر میگفتند از آنجا میبلندد و در ایام افتاد معصوم عشق سوز فرزند و  
که مکان بر خط است روزی که از اینجا خواهر او و نوک که مولود اندرون محل ستم خان اکثر سرد و میکرد  
در اینجا آواز شنیده میشد پس از آنجا بر ستم در باغ و ولتجان مرحوم آدم در آنجا یک مکان  
تاشش ماه گذرانیدیم روزی شخصی از مخلصان ما گفت من نسبت شما و شجره امرو و به شناخته  
اشرف سادات کرده ام مرا خوش آمد گفتم چه کردی بر حکم پروردگار که بکنند اندکم  
در ساله نکو بلایست میگویند شاه بخورد که فرزند بلایه را میبست از ایشان بود در آن

که آنجا که نوب محل ستم خان هم است که شیخ موصوف بر آن قیام گرفتند تا تحریر این اندرون درین  
ایستاد است بعد یکسال از آن در موسم بهنگال از سیل دریا منهدم گردید پس از چند روز گوار خود شنید  
که آنجا لال باغ است و نیز چاه دیگر بطرف شمال آنجا هم اندرون در هم است و هم چند میفرمودند که  
باغ دیگر است زمین را ازین چاه طغی دیده بودیم ذات شیخ موصوف در سیلیم جواد ایالتی شده یکبار در شام  
و یکبار واقع شد تا رخ مرجع اولیا است ابراهیم بوده است و در روضه که بهمت حیواندرون شجره کور است  
در نوب کشند میگویند که آنرا در حیات ایشان مردی تعمیر ساخته بود و حوالی آن اولاد ایشان سکونت  
از نوبت محمد پیرزا و گان مشهور است و که شیخ علاء الدین میگویند که صاحب لایت شجره مراد آبا و  
قبل از آبادی شجره کور سیلابی بود که ایشان در آنجا سکونت میداشتند تا حال از برکت ایشان در آنجا  
شجره کور آباد است و میگویند از خلفا خواججه عبدالرحمن حنبلی از هجرت ایشان در شب برات میگردد و شجره  
بطرف جنوب شجره کور نیز محمد پیرزا و گان بطرف غرب واقع است و که شاه محمد کمال اسم با سنی نام  
والد ایشان محمد افضل متوطن ضلع امین آباد در عهد محمد شاه باو شاه بلاش معاش در وطن آید بهر کار  
نواب میر احمد خان هو کشته میروا چپ سی رویه با هواری لازم گردیده کشته میگرد و در پیش محمد  
دار گردید و طعام طلب نمود محمد افضل حاضری که بود پیش آورد و زوجه او از آن مجذوب سوال اول  
نمود مجذوب بعد تناول طعام گفت که کاندسی و علم و دانی بسیار حاضر آورد و اول پنجاه رویه  
کیصد رویه من بعد کیصد و پنجاه رویه سه مد دستخط کرد و گفت چهار دختر و دو فرزند یکی از آن متیادارد  
دیگری فقیر کمال صاحب را خواهد بود بعد چند مدتی سند صوبه داری مراد آباد بنام نواب مرقوم از  
حضور سلطان عنایت شد چون اتفاق مراخلت نواب مراد آباد افتاد محمد افضل را به نیابت خود متیاد  
و مبلغ کیصد و پنجاه بقولی مسدود رویه مشاهرتش مقرر نمود و بموجب فرموده آن مجذوب چهار دختر  
بقولی پنج هم در مراد آباد پنجاه محمد افضل تولد شدند و دو پسر نیز محمد پیر شاهر بکانات قلعه خان  
وجود آمدند کلان تر از آن محمد علی و شیخار و خور و تر شاه محمد کمال صاحب را بر غرض که شاه محمد کمال  
ازین مشهور با وجود نزد ظاهر می بر روی با منور روی می شوی شده محترز بود و همیشه خدمت فقرا و ارباب

کوه شکر در سیل منهدم گردید  
کشته میگرد و در پیش محمد

خواه سالک خواه مجذوب مثل شاه عضد الدین و شاه عبدالهادی و شاه قسیم و شاه ساو  
 مجذوب شاه فیض و سید و ملکن شاه و خورم شاه مست اعتقاد و آندرت داشته استفاضه قهر نمود  
 چون نجم محمد افضل بر حکومت امر و به فرزند بشرف بیعت شاه عضد الدین مشرف گردید شاه  
 محمد کمال در آن ایام سینه پاره سالکی بود در روزی والد وی با خود بخت شاه عضد الدین  
 برود عرض نمودند که این نیز بسبب آفتاب سنکب گرد و محمد کمال عرض نمودند که سفارش من  
 بشاه عبدالهادی باید فرمود حضرت بسم نموده فرمودند که من هم لائق شما هستم عرض کردند که  
 خود مرشد من او شایسته لیکن جاوید خاطر من به آن طرف بسیار است وقتی آنحضرت در بازار محمد کمال  
 ارشاد کردند آنوقت بزبان شاه عبدالهادی گذشت کسی که در شریف را سنج نیست در معرفت چگونگی  
 ثابت خواهد بود بعد حضرت شاه عضد الدین فرمودند که این ابابسیب سفارش منست بعد از آن  
 آنحضرت محمد کمال را بیکصد کعبت نوافل عقیقین با حشده بطوریکه در رکعت اول سوره علق بخواند و در  
 تصویر کند که سر بر پائی حضرت احدیت است و تقات راوی اندا وجود یاس احکام شرع مذرب  
 و استغیبه و زود اند و شستند که زمان با حشر را خرج معمولی او میدادند و میگفتند که استغیبه کسی نزدی  
 و در حق فلان کسی مشغول به عاقله مینع شرع و بیع و شتر نیز بود و بدخا چو بپند بود و راهی  
 زودخت چند روز در بازار برود و با شتران میگفتند که اگر بپند شیر خود را خود میوشد کسی از  
 شکر میدی آخر مخلصی خنده برود و فائز در مقام بیست و یکم از دو عدد دست واقع بود  
 و در احاطه بخته قبر میر احمد خان مذکور که عقب مسجد عبد گاه مراد آباد واقع است مدفون شد  
 پیر خود در گوشه جنوبی و غربی احاطه مذکور تاریخ آنکه بیاید خدا محو سیر اما شتر سوز و شتر  
 و لشکر غنی و جلی به سالک خدا صابر بیخ و بلاه و اتف رانیشی کاشف سر علی به  
 بر سر میدان زم نفس زبردت را و او در حال لاله زار و در پیش بر که شد می پیش با دل بر آید  
 نظری میشود شکل او محسلی به سال و فائز که در یک کعبت از شکر گفت که خدایت شود و شاه کمال  
 پسر حضرت غلام تپی نیز در حیاتش در حالت جدب و شمشیر و در حالت سلوک میماند در حال

جذب بطلق برین میبودند بجز هم تقاضی بودند که در آن فرصتی نباشد در نیمی هم پیر نبود چه جامی است  
 پوشی پیر نیاوه پدرش شاه موج مجذوب بن شاه عضد الدین فرموده بودند باید روی که فرزند  
 در خانه نوسوله بود شش ماه برای تو و شش ماه برای ما بود و در حال سلوک مقید بلباس مصوم  
 و صلوٰه میبودند و کشف ذکر امانت نیز از وی نظام بر میبود اتم در خورد و سالگی و پیراورد و در حال دیده  
 بود میگویند در حالت جذب از خانه خود و شهر مذکور گم گشتند هنوز از احوال وی کسی هیچ خبر نرسیده  
 و کر شاه قطب میگویند که سلسله قادریه و شیب سید بودند و در عهد افغانان در شهر مراد آباد نشین  
 آورده و در چنانچه قریب فرار ایشان سید و چاه تعمیر نواب دوزد یا خان مرحوم است و فاقش و چهارم حماد  
 الاولی واقع شد زیاده ازین معلوم شد قبر ایشان در اعطاط بجهت بطرف گوشه غربی و جنوبی شهر  
 مراد آباد در نیم فرسنگ از آبادی واقع است و کر شاه جمال حاجی رفیع الدین خان صاحب زین  
 میگویند جمال الله مرید عم خود است فتح الله داد و شاه قطب عم و گیش مریدان پدر وی اند محمد  
 و سلسله ارادت ایشان شاه عبد الرزاق خجندیگادری سیر سیدان اول عمر مجرد بود و از علم ظاهر بقدر  
 ضرورت نصیبی بود و بقناعت و توکل و تشریح و ترویج متصف بود ابتدا آنرا که عمرش بهشتا رسید  
 او سکر خود کم بر آینه و جز بسید جلای دیگر زنده و از هر تبه بروی غالب بود که در تمام عمر کوفت بود  
 خود بجهت پیچود و از الوان طعام اعزاز تمام داشت بلکه بر یک لون تا مدتها بسیر بود و تا آنکه حکام  
 وقت با وی رجوع دادند لیکن آنکه خبری نگرفته مگر از مریدان خود و عم خود که اکثر آنها محترمانه اند  
 که بر آنها و خنوار نباشد قبول میکرد و بر همان قناعت داشت آخر عمر از چند سال که ماده فالج بر زبان  
 ریخته قسم کلامش تغییر می نمود ششم رمضان سال نو و چهارم از نایبی عشره وفات یافت  
 را تم گوید مصنف رساله خیر البیان می نویسد اما بعد جمال محمد مری بن عبد الرزاق العلوی را  
 بجهت نومی بنیاید که بعضی تصرفات که از حضرت شاه العالم ابو عبد الله شاه عبد الرزاق  
 خجندیگادری بوی نوع می آمد از ساد می ایام طاعت ثانی ربیع الثانی که یازدهم یوم الایواء و سال سی و چهارم  
 و هزار و چهارم شروع کرده و تا ده سال مریدین میآید که نامش خیر البیان است جمیع ساخته و بسند

مجاوری

مجاوری

حضرت مولانا شیخ شاه العالمین ابو عبید الله شاه عبدالرزاق صوفی حلیه گری فرمود حضرت شاه  
 اعظم ابو حامد خیالی محمد حسن ابن حسن طاهر پانچم و ما فزون آبی بود و آنچه در سیر سلوک از پیش  
 مشایخ فرستیده بود همه را بحضرت شاه العالمین می کام و زبان تلقین فرمود بعد نگاه با شجره  
 قادریه مرحمت فرمودند و هم از سلسله سمروریه و شطاریه و اولی حشمتیه مجاز ساختند و  
 از آن شیخ اسیر محمد مود و ولاری خرقه خلافت قادریه مرحمت فرمود بعد از ایشان میر  
 اسماعیل رحمتی تادریه عطا فرمود و بعد از آن آوان حضرت راجی سید نوران کجوری طرف سلسله  
 جامه عطا فرمود و حضرت عوث القلی حضرت شاه العالمین را خطاب فرزند مخاطب ساختند  
 و زمانه آنند که سلسله دیگر مشایخ متوجه شوند از نجات شاه العالمین در شیخ صوفی المصنف  
 شیخ شجره قادریه داخل ساختند و سلسله یومی و دیگر مرکز القات کرده اند چون اسیر کلان خود را که  
 مجالی الحاد فی البیرکات بندگی شاه محمد نام داشتند صاحب مقام خود ساختند و در شان او از  
 از اجازت مشایخ قادریه از چند جا می که بحضرت شاه العالمین سپیده بود و از طرف مشایخ اولی  
 حشمتیه کمال الحق شیخ حسین طاهر کمال میرند نیز نوشته اند چنانچه جمال العالمین بندگی شاه محمد  
 شیخ پسر بودند آنجناب همان مثال را بفرزندنا غظم خود ابوالفتح شیخ مکرم از اجازت خود و  
 مرحمت فرموده بودند شیخ مکرم ابوالفتح را غیر از اولاد و دختر می جهان نامند آنجناب همان مثال  
 از جانب خود نوشته با اجازت از خاندان قادریه و دیگر خانواد نامی اولی حشمتیه و سمروریه  
 و طبقاتیه بر او تحقیقی ولی المنعمی ام قطب الزمان ابوالکرم شیخ مزی محمد سلیمان ندی که  
 امروز زیر سایه ذات شریف است عنایت کرده و قائم مقام خود ساختند شعاع شجره  
 بر او معرفت از نیت طاعتی است که شاه العالمین عبدالرزاق صوفی فرموده و مندرج در نامی  
 ابوالبرکات کنیت گرامی کسی که بود بی بنیاد درین سطح و زاین بعد شد مکرم ابوالفتح  
 بر آن سجاده اکنون مستقیم است مزی شیخ کان شاه که است ابوالکرم آرد آن قطب در آن  
 کلی بستگفته از کل از جیلان و خدا یا چون ضعیف و ناتوان است جمال احمد یکی از سنده گاه

در اخبار الاخبار است شاه عبدالرزاق برید و خلیفه شیخ محمد حسن است وی از شاخ قادیان است و از  
 خوارق و کرامات بسیار نقل میکنند بسیار صاحب کمال بود و حال طامخ و شست و او را از تحصیل علم  
 کرده بعد از آن مشرب عشق و محبت بروی غالب مدد از مجاهده برشته مشاهده رسید گویند  
 او را با حضرت علییه قادر پستی کمال بود و میوه سطله ما ذون در شمار میشد و او را در صبر بر  
 دشمن نفاق می راسخ بود و ذات شاه عبدالرزاق در سنه تسع و اربعین بسعده بوده است  
 و محمد حسن پسرین طاهر است از جانب چویشی است لیکن از شاط و سلطه قادیان بر همه غالب است  
 و گاهی شعر میگفت چون از خلوت برآمدی مهندوان دیده تعجب کردی و گیسو بر آوردی و مسلمانان  
 هم در میان او را شاه خیالی میگویند در مقام حیدر سینه نهصد و چهل و چهار روزات یافت و ذکر  
 شاه بولاقی خانی حفظ الله مدد میدهند و بسیار ستم علیه صاحب چویشی که بیک واسطه مرید حضرت علی  
 بودند در بیت المعرفه مدینه سید نام نامی شاه بولاقی لقب گرامی بولون کنیت سامی بود و خلف  
 اشرف خواج احمد بن ناصر علی مشرطن تصدیر کوشتم با حلیه و ایشان با سالار سعید و غازی است  
 یک جدی دارند که ایشان با حلیه و ایشان سالار مشهور اند گویند در اجداد ایشان و دیگر  
 بودند با شاه آنوقت یکی را با حلیه و دیگر را سالار خطاب میشد و اولاد هر دو همین خطاب  
 جاری ماند چنانچه مشهور است بقا و سالار و معتاد و در بوم آمده اند هر دو قوم از اولاد حضرت جعفر  
 نقل است که در در مجلس شریف نکر سماع بیان آمد فرمود که مذنب فقیر لار و لاکه است و  
 هرگز سیر محمد باقر اند که سلسله اش از دست واسطه با سید عبدالرزاق میرسد که فرزند پنجم  
 اقلیدین اند و اولادش در سنه یا نصد و هشت و هشت و نمانج و خاتمش با تم عالم پس محمد باقر حکیم  
 عالم حلیه علیه السلام و بروجی امیر مبرم حضرت غوث الاعظم صرف برایشی تقیین حضرت شاه  
 بولاقی بر بغداد و در هند رونق افزا گردیدند و نعمت ظاهر و باطن موافق هر دو امر حضرت شاه  
 بخشید باز بصوب مرغوب بغداد و کتف بر روند حاجی رفیع الدین خان صاحب تذکره  
 شاه در آن زمان در آنجا بود و در آنجا مساحت سار کرده بود شاه لالا نام و در آنجا

۵۴۲





حضرت شاه بود و در وجود تعلق اولاد و مراد از او و اولاد او بود و مولودش نصیب گانده  
بود و مسکن در فن و شصت بود در بحال و بزرگی و می اتفاق چنانچه در تذکره مذکور است که  
حافظ محمد امین مرید شاه بولاقی است و را ابتدا چاکری میکرد و در لباس سپاه گری میکرد  
خداوند تعالی مشغول میبود با لآخر از غلبه عالی ترک تعلق کرد و تمامی بر روی سجانة اقبال نمود و  
طالبان حق برای استفاده و استفاده با وی رجوع دارند تمامی محبت و می از ابتدا بر افاد  
و قطع رسانیدن بخلق تعدد معروف است هر کسی که حاجتی از وی شوکتی و حاکمی پیش آورد و  
رجوع نمود اگر چه آن بادی آشنا نباشد البته سجانة او نیست و شفاعت صاحب حاجت کرد  
تا ممکن در سعادت مرام و انجلیح مراد وی سعی فرمود و یکبار شخصی در از قه مشهور که مسکن است  
تا آن آباد زیاده از پانزده روز راه است بر روی نه با این شخص که بود نه با آنکس که در آن  
بود لیکن جویشش مقصود بر فضائی حق سجانة تعالی بودی مضائقه تا آنکه اباد فتنه و در  
فضائی حاجت محتاج سعی نمود و درین ایام که سن می از نو و سخاو و ز کرده و ضعف بر بدن تنگی  
در مشهور سیاد حق مشغول میباشد و از چند سال بر او آباد هم که سابق بر سال بزیارت بر خود  
می آمد یعنی آید مگر درین ایام تحریر این اوراق آمده بود و خانه فقیر را هم بقدم خود مشرف است  
انتهی در نیم ریح الاول سنه یک هزار و صد و یک هجرت حق پیوست و تاریخ سال انتقال  
رضی الله عنه است و ذکر حضرت شاه غلام احمد صاحب بر نالت و مرید و جانشین  
حافظ محمد امین مدوح بودند بعد انتقال حافظ صاحب بستر شدانش خرقه وی بوی پوشانید  
سلوک باطنی پدید نمود حاصل نموده بودند و محبت و نسبت و توجه تویید میکنند و تقریبات از وی  
می آمدند اگر چه لباس صوفیانه نداشتند و از مر و نقد شنیدیم که چند آن تحصیل علم ظاهر میکنند از  
کلام وی علم و فهمی مفهوم میشود چنانچه عبارت و معناه فصوص از دیگری شنیده است  
میگرد و هم آثار بزرگی و فقری از ناصیه وی پدید آید و بطریق دیگر بزرگوار شود و فقر  
عروس حضرت شاه بولاقی بر او آباد تشریف می آوردند و بر فرار شاه مدوح فرود کش می بودند